

# اثبات کتابه وصية الرسول محمد (صلى الله عليه وآله) العاصمة من الضلال عند حضور الموت: اثبات نوشته شدن وصيت محمد رسول الله (ص) هنگام مرگ که بازدارنده از گمراهی است

قال تعالى: (كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ) [البقرة: 180]، وفي هذه الآية نصان يدلان على الوجوب، الأول قوله تعالى: (كُتِبَ عَلَيْكُمْ)، والثاني قوله تعالى: (حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ)، وبالتالي فالوصية واجبة على المتقي الأول رسول الله محمد (صلى الله عليه وآله) الذي ترك الخير كله وهو خلافة الله في أرضه، فكيف يدعي مسلم أنه (صلى الله عليه وآله) لا يوصي بها ويشخص مصاديقها ويخالف أمر الله وحاشاه (صلى الله عليه وآله) من هذا، وقد ثبت عند السنة والشيعه أنه (صلى الله عليه وآله) هم بكتابتها ووصفها بأنها عاصمة للأمة من الضلال، كما في روايات حادثة رزية الخميس المشهورة.

خداوند متعال فرمود: «بر شما مقرر شده است که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر خیری بر جای گذارد، برای پدر و مادر و خویشاوندان [خود] به طور پسندیده وصیت کند. [این کار] حقی است بر پرهیزگاران» [492]. در این آیه دو تصریح هست که دلالت بر وجوب دارد:

۱- سخن خداوند متعال: «بر شما مقرر شده است».

۲- سخن خداوند متعال: «حقی است بر پرهیزگاران».

در نتیجه، وصیت بر نخستین پرهیزگار، محمد رسول الله (ص) که همه‌ی خیر را به عنوان خلافت خداوند در زمین بر جای گذاشت، واجب است. پس چگونه مسلمانی مدعی می‌شود که ایشان (ص) وصیت نکرده است و مصادیق آن را مشخص نکرده است و با دستور خداوند مخالفت کرده است. ایشان (ص) از این

مسئله به دور است. نزد اهل سنت و شیعیان ثابت شده است که ایشان (ص) تلاش به نوشتن وصیت داشت و آن را به بازدارنده‌ی امت از گمراهی توصیف فرمود. همان‌طور که این اتفاق در روایات رزیه الخمیس مشهور است.

عن ابن عباس قال: «يوم الخميس وما يوم الخميس، اشد برسول الله صلى الله عليه وسلم وجعه فقال: انتوني، اكتب لكم كتاباً، لن تضلوا بعده أبداً، فتنزعوا ولا ينبغي عند نبي نزع، فقالوا ما شأنه؟ أهرج، استفهموه، فذهبوا يريدون عليه فقال: دعوني فالذي أنا فيه خير مما تدعونني إليه، وأوصاهم بثلاث قال: أخرجوا المشركين من جزيرة العرب، وأجيزوا الوفد بنحو ما كنت أجيزهم وسكت عن الثالثة أو قال فنسيتها» (493).

ابن عباس گوید: روز پنج‌شنبه و چه پنج‌شنبه‌ای. درد بر رسول‌الله صلی الله علیه و سلم شدت گرفت و فرمود: (بیاید تا برای شما نوشتاری بنویسم که پس از آن اصلاً گمراه نشوید)؛ آنان نزاع کردند و نزاع نزد پیامبر شایسته نیست. گفتند: این کار در شأن او نیست، هذیان می‌گوید، جوایای حال او شوید؛ و شروع به رد کلام او کردند. فرمود: (مرا رها کنید. آنچه من در آن هستم، از آنچه مرا به آن دعوت می‌کنید بهتر است). او آنان را به سه چیز وصیت کرد. فرمود: (مشرکان را از جزیره العرب بیرون کنید و همان‌طور که من به کاروانیان اجازه می‌دادم، به آنان اجازه دهید). در مورد سومین مطلب ساکت شد. یا گفت: آن را فراموش کردم.

(494)

وعن ابن عباس قال: «يوم الخميس وما يوم الخميس، ثم جعل تسيل دموعه حتى رويت على خديه كأنها نظام اللؤلؤ، قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): انتوني بالكثف والدواة، أو اللوح والدواة، أكتب لكم كتاباً لن تضلوا بعده أبداً، فقالوا: إن رسول الله يهجر» (495).

ابن عباس گوید: روز پنج‌شنبه و چه پنج‌شنبه‌ای. سپس اشک‌هایش روان شد، تا اینکه بر گونه‌هایش رسید، گویا مانند دانه‌های مروارید است. گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: (کتف و دواتی یا لوح و دواتی بیاورید تا برای شما نوشتاری بنویسم که پس از آن هرگز تا ابد گمراه نشوید). گفتند: (رسول الله هذیان می‌گوید). [496]

وعن سليم بن قيس الهلالي قال: «سمعت سلمان يقول: سمعت علياً (عليه السلام) بعد ما قال ذلك الرجل (عمر) ما قال وغضب رسول الله (صلى الله عليه وآله) ودفع الكتف: ألا نسأل رسول الله (صلى الله عليه وآله) عن الذي كان أراد أن يكتبه في الكتف مما لو كتبه لم يضل أحد ولم يختلف اثنان فسكت حتى إذا قام من في البيت وبقي علي وفاطمة والحسن والحسين (عليهم السلام) وذهبنا نقوم وصاحبي أبو ذر والمقداد قال لنا علي (عليه السلام): اجلسوا. فأراد أن يسأل رسول الله (صلى الله عليه وآله) ونحن نسمع فابتدأه رسول الله (صلى الله عليه وآله) فقال: «أن الله قد قضى الفرقة والاختلاف على أمتي من بعدي فأمرني أن اكتب ذلك الكتاب الذي أردت أن أكتبه في الكتف لك وأشهد هؤلاء الثلاثة عليه أدع لي بصحيفة. فأتى بها فأملى عليه أسماء الأئمة الهداة من بعده رجلاً رجلاً وعلي (عليه السلام) يخط بيده وقال رسول الله (صلى الله عليه وآله): إني أشهدكم أن أخي ووزيري ووارثي وخليفتي على أمتي علي بن أبي طالب ثم الحسن ثم الحسين ثم من بعدهم تسعة من ولد الحسين..» [497].

سليم بن قيس هلالی گوید: سلمان می‌گوید: پس از اینکه آن مرد (عمر) سخنش را گفت و رسول الله (ص) خشمگین شد و کتف را انداخت، از علی (ع) پرسیدم: (آیا از رسول الله (ص) از چیزی نپرسیم که می‌خواست در کتف بنویسد، که اگر آن را می‌نوشت هیچ فردی گمراه نمی‌شد و حتی دو نفر هم اختلاف نمی‌کردند؟) او ساکت شد تا اینکه افرادی که در خانه بودند، بلند شدند و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) ماندند. من و همراهانم ابوذر و مقداد نیز می‌خواستیم برخیزیم که علی (ع) به ما فرمود: (بنشینید). می‌خواست از رسول الله (ص)

پرسد و ما می شنیدیم. رسول الله (ص) سخن را آغاز کرد و فرمود: (خداوند جدایی و اختلاف را در امتم، پس از من مقدر فرموده است؛ به من دستور داده است تا نوشتاری را که می خواستم، روی کتف برایت بنویسم و این سه فرد را بر آن گواه بگیرم. برای من صحیفه ای بیاور). آن را آورد و روی آن، نام های امامان هدایت پس از خودش را، یکی یکی املا می کرد و علی (ع) می نوشت. سپس رسول الله (ص) فرمود: (شما را گواه می گیرم که برادر و وزیر و وارث و خلیفه ام بر امتم، علی بن ابی طالب است. سپس حسن و سپس حسین و سپس نه نفر از فرزندان حسین). [498]

و عن سلیم بن قیس الهالی: «قال الإمام علي (عليه السلام) لطلحة: ألسنت قد شهدت رسول الله (صلى الله عليه وآله) حين دعا بالكتف ليكتب فيها ما لا تضل الأمة ولا تختلف، فقال صاحبك ما قال: (إن نبي الله يهجر) فغضب رسول الله (صلى الله عليه وآله).....» [499].

سلیم بن قیس هلالی گوید: امام علی (ع) به طلحه فرمود: (آیا هنگامی که رسول الله (ص) درخواست کتف نمود، تا در آن چیزی بنویسد که امت گمراه نشود و اختلاف نکند، گواه بودی؟ فرد همراه تو گفت: پیامبر خدا هذیان می گوید. و رسول الله (ص) خشمگین شد...). [500]

و عن سلیم بن قیس: «إن عليا (عليه السلام) قال لطلحة في حديث طويل عند ذكر تفاخر المهاجرين والأنصار بمناقبهم و فضائلهم: يا طلحة أليس قد شهدت رسول الله (صلى الله عليه وآله) حين دعانا بالكتف ليكتب فيها ما لا تضل الأمة. بعده ولا تختلف فقال صاحبك ما قال إن رسول الله يهجر فغضب رسول الله (صلى الله عليه وآله) وتركها؟ قال: بلى قد شهدت. قال: فإنكم لما خرجتم أخبرني رسول الله (صلى الله عليه وآله) بالذي أراد أن يكتب فيها ويشهد عليه العامة وإن جبرئيل أخبره بأن الله تعالى قد علم أن الأمة ستختلف وتفترق ثم دعا بصحيفة فأملى علي ما أراد أن يكتب في

الکتف وأشهد على ذلك ثلاثة رهط سلمان الفارسي وأبا ذر و المقداد وسمى من يكون من أئمة الهدى الذين أمر المؤمنين بطاعتهم إلى يوم القيامة فسماني أولهم ثم ابني هذا حسن ثم ابني هذا حسين ثم تسعة من ولد ابني هذا حسين كذلك يا أبا ذر وأنت يا مقداد؟ قالاً: نشهد بذلك على رسول الله (صلى الله عليه وآله). فقال طلحة: والله لقد سمعت من رسول الله (صلى الله عليه وآله) يقول لأبي ذر: ما أقلت الغبراء ولا أظلت الخضراء ذا لهجة أصدق ولا أبر. من. أبي. ذر. وأنا. أشهد. أنهما لم. يشهدا. إلا بالحق وأنت أصدق وأبر عندي منهما» (501).

سليم بن قيس: على (ع) به طلحه در حدیثی طولانی، در ذکر فخر فروشی مهاجرین و انصار به مناقب و فضایل خودشان فرمود: (ای طلحه، آیا وقتی رسول الله (ص) از ما درخواست کتف کرد تا در آن چیزی بنویسد که پس از آن امت گمراه نشود و اختلاف نکند و فرد همراه تو گفت: رسول الله هذیان می گوید و رسول الله (ص) خشمگین شد و آن را رها کرد، گواه و شاهد نبودی؟) گفت: (بله، گواه بودم). فرمود: (وقتی شما بیرون رفتید، رسول الله (ص) به من نسبت به آن چه می خواست بنویسد و عموم را گواه گرفته بود، خبر داد؛ و جبرئیل به ایشان خبر داد که خداوند متعال می داند که امت اختلاف می کنند و جدا می شوند. سپس صحیفه ای درخواست کرد و آن چه را می خواست در کتف بنویسد، به من املا کرد و سه نفر را بر این موضوع گواه گرفت: سلمان فارسی، ابوذر و مقدار. و نام های امامان هدایت را که به مؤمنان دستور اطاعت ایشان را تا روز قیامت داده است، بیان کرد. مرا به عنوان اولین فرد از آنان نام برد. سپس این فرزندم حسن، سپس این فرزندم حسین. سپس نه نفر از فرزندان این فرزندم حسین. ای ابوذر و تو ای مقداد، آیا چنین نیست؟ عرض کردند: (نسبت به این موضوع برای رسول الله (ص) گواهی می دهیم). طلحه گفت: (به خدا قسم، از رسول الله (ص) شنیدم که به ابوذر فرمود: آسمان و زمین راستگوتر و نیکوکارتر از ابوذر به خود

ندیده است؛ و من گواهی می‌دهم که این دو فقط به حق گواهی دادند و تو نزد من راستگوتر و نیکوکارتر از آنان هستی.) ([502])

فالنّیجة أنّ الوصیة واجبة عند حضور الموت وتوفر الفرصة للوصیة، وأنّ الرسول (صلی الله علیه وآله) همّ بکتابتها یوم الخمیس ووصفها بأنها کتاب عاصم من الضلال فمُنِع من کتابتها، ومن المؤکد أنّ الرسول (صلی الله علیه وآله) عالی الهمة ولا یرکن لمن منعه ویعصي الله الذي أمره بکتابة الوصیة العاصمة للأمة من الضلال أبداً وعنده الوقت کافی من الخمیس إلى الاثنین، وهي مدة لیست بقصيرة لیکتب فیها الوصیة، فهل یعقل أنّ الرسول محمداً (صلی الله علیه وآله) یترک کتابة کتاب یعصم الأمة من الضلال مع تمکنه من کتابتها، وإذا ترک الکتابة ألا یوصف بأنه خالف الحکمة والرحمة وحاشاه (صلی الله علیه وآله) من هذا؟! فقد کتبها فعلاً ونفذ أمر الله وتم ما أراد الله، ورویت الوصیة وحيدة یتیمة لتقطع حجة منکرها وتشهد علیه بالنتکر لها، وهي وصیة خاتم النبیین یوم القیامة، فویل لمن أنکرها.

نتیجه این که وصیت هنگام مرگ و فراهم بودن فرصت برای وصیت واجب است و رسول الله (ص) روز پنج‌شنبه نسبت به نوشتن آن تلاش کرد و آن را به نوشتار بازدارنده از گمراهی توصیف کرد و از نوشتن آن منع شد. قطعاً رسول الله (ص) همت بالایی دارد و به افرادی که ایشان را باز می‌دارند، متمایل نمی‌شود و از خداوندی که ایشان را به نوشتن وصیت بازدارنده‌ی امت از گمراهی تا ابد امر نموده است، سرپیچی نمی‌کند؛ در حالی که ایشان از پنج‌شنبه تا دوشنبه فرصت کافی داشتند تا وصیت را در آن بنویسد؛ و این مدت کوتاهی نیست. آیا عاقلانه است که محمد رسول الله (ص) نوشتن نوشتاری را که امت را از گمراهی باز می‌دارد، ترک کند، با اینکه توانایی نوشتن آن را داشته است؟ اگر نوشتن را رها کند، آیا به عدم حکمت و رحمت توصیف نمی‌شود؟ ایشان (ص) از این نسبت دور است. ایشان در عمل وصیت را نوشت و دستور خداوند را اجرا کرد و اراده‌ی خداوند کامل شد. وصیت تنها و بی‌همتا روایت شد، تا حجت و دلیل انکارکنندگان

آن از بین برود و با پنهان داشتن آن بر علیه انکارکنندگان شهادت دهد. این وصیت خاتم النبیین (ص) تا روز قیامت است. وای بر فردی که آن را انکار کند.

أما من قالوا بنسخ آية الوصية بناءً على الرواية:

اما افرادی که قائل به نسخ آیهی وصیت هستند، این روایت را مبنا قرار

می دهند:

«عن ابن مسكان، عن أبي بصير، عن أحدهما (عليهما السلام)، في قوله تعالى: "كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ". قال: هي منسوخة، نسختها آية الفرائض التي هي المواريث "فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ" يعني بذلك الوصي» (503).

ابوبصیر از یکی از امامان (ع) نقل کرد که در مورد سخن خداوند متعال: «بر شما مقرر شده است که چون یکی از شما را مرگ فرارسد، اگر خیری را بر جای گذارد، برای پدر و مادر و خویشاوندان [خود] به طور پسندیده وصیت کند. [این کار] حقی است بر پرهیزگاران». فرمود: (این آیه نسخ شده است. آیهی فرائض که موارث است، آن را نسخ نموده است. «پس هر کس آن [وصیت] را بعد از شنیدنش تغییر دهد، گناهش تنها بر [گردن] کسانی است که آن را تغییر می دهند» یعنی آن وصی). (504)

فيجب أن يلتفتوا إلى أن الخير غير محصور بالأموال والممتلكات، فلو كانت الآية منسوخة لما تعدى النسخ حكمها فيما يخص الأموال والأموال التي هي موضوع القسمة بين الورثة، أي كون الوصية بالأموال والأموال المادية التي تقسم بين الورثة غير واجبة بعد نزول آيات الموارث أي غير واجبة بالثلثين، أما حكم الآية فيما عدا هذا فهو سار وجار ولا يمكن ادعاء نسخ آيات الموارث لها.

این افراد باید توجه کنند که خیر منحصر در اموال و دارایی‌ها نیست. اگر آیه نسخ شده باشد، حکم نسخ از اموال و املاکی که موضوع تقسیم بین ورثه است، بالاتر نمی‌رود. یعنی عمل به وصیت در مورد اموال و املاک مادی، که بین ورثه تقسیم می‌شود، پس از فرستادن آیه‌ی مواریث، در دو سوم اموال واجب نیست. اما حکم آیه در موارد غیر آن، جریان دارد و نمی‌توان ادعا کرد که آیه‌ی مواریث، آن را نسخ می‌کند.

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْوَصِيَّةِ لِلْوَارِثِ فَقَالَ تَجُوزُ قَالَ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ إِنَّ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ» [505].

محمد بن مسلم گوید: از امام باقر (ع) در مورد وصیت برای وارث پرسیدم. ایشان فرمود: (جایز است). سپس این آیه را خواند: «اگر خیری را بر جای گذارد، برای پدر و مادر و خویشاوندان [خود] به طور پسندیده وصیت کند».[506]

والآية تبين أيضاً للمؤمن حال الثلث الذي يحق له أن يوصي به، وأنه يجب أن يوصي به أو ببعضه لخليفة الله في أرضه في زمانه، كما ورد عنهم (عليهم السلام). نعم، يحق لخليفة الله إسقاط هذا الفرض كما يحق له إسقاط الخمس؛ لأنها أموال تخصصه فله إسقاطها متى شاء، فهي أموال يعيل بها الأمة وفقراءها، ويتقوم بها حكم خليفة الله في أرضه.

همچنین این آیه برای مؤمنان، وضعیت یک سوم اموال‌شان را که حق دارند در مورد آن وصیت کنند، بیان می‌کند. این که باید به ثلث اموال یا قسمتی از آن، به خلیفه‌ی خداوند در زمین، در آن زمان وصیت کند. همان‌طور که از اهل بیت (ع) آمده است. خلیفه‌ی خداوند نیز حق دارد که این واجب را ساقط کند، همان‌طور که حق دارد خمس را ساقط کند؛ به این خاطر که اموالی است که مربوط به اوست و می‌تواند هر وقت که بخواهد آن را ساقط کند. این اموالی است که با



استفاده از آن، امت و فقیران آن را سرپرستی می‌کند و با کمک آن، حکم خلیفه‌ی خداوند در زمین استوار می‌شود.

«عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مَهْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ "الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ" قَالَ: هُوَ شَيْءٌ جَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ قُلْتُ فَهَلْ لِدَلِكْ حَدٌّ قَالَ نَعَمْ قَالَ قُلْتُ وَمَا هُوَ قَالَ أَدْنَى مَا يَكُونُ ثُلُثُ الثُّلُثِ» [507].

امام صادق (ع) در مورد سخن خداوند عزوجل «برای پدر و مادر و خویشاوندان [خود] به طور پسندیده وصیت کند. [این کار] حقی است بر پرهیزگاران». فرمود: (این چیزی است که خداوند عزوجل برای صاحب امر قرار داده است). عرض کردم: (آیا این حدی دارد؟) فرمود: (بله) عرض کردم: (حد آن چیست؟) فرمود: (کمترین مقدارش، یک سوم از یک سوم است). [508]

«عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ "إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ" قَالَ: حَقٌّ جَعَلَهُ اللَّهُ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ قَالَ قُلْتُ لِدَلِكْ حَدٌّ مَحْدُودٌ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ كَمْ قَالَ أَدْنَاهُ السُّدُسُ وَأَكْثَرُهُ الثُّلُثُ» [509].

عمار بن مروان گوید: از امام صادق (ع) در مورد سخن خداوند: «اگر خیری را بر جای گذارد، وصیت کند». پرسیدم. ایشان فرمود: (حقی است که خداوند در اموال مردم و برای صاحب امر قرار داده است). عرض کردم: (آیا برای این، حد مشخص شده‌ای است؟) فرمود: (بله) عرض کردم: (چقدر؟) فرمود: (کمترین آن، یک ششم است و بیشترین آن، یک سوم است). [510]

«أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ السِّيَّارِيُّ فِي كِتَابِ التَّنْزِيلِ وَالتَّحْرِيفِ، فِي قَوْلِهِ تَعَالَى "إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ" قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام): وَهُوَ حَقٌّ فَرَضَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ

لصاحبِ هَذَا الأَمْرِ مِنَ التُّلْثِ قِيلَ لَهُ كَمْ هُوَ قَالَ أَدْنَاهُ ثُلُثُ المَالِ وَالبَاقِي فِيمَا أَحَبَّ المَيِّتُ» ([511]).

احمد بن محمد سیاری در کتاب (تنزیل و تحریف) در مورد سخن خداوند متعال: «اگر خیری را بر جای گذارد، وصیت کند». گوید: امام صادق (ع) فرمود: (این حق است که خداوند عزوجل آن را از یک سوم، برای صاحب امر قرار داده است). پرسیدند: (مقدار آن چقدر است؟) فرمود: (کمترین آن، یک سوم مال است و بقیه‌ی آن در چیزی است که مرده دوست دارد). ([512])

أيضاً: الوصية بتقوى الله وحث الناس على نصرته خليفة الله في أرضه خصوصاً لمن يظن أن لكلامه أو وصيته أثراً على بعض من يقرأها بعد موته في معرفة الحق ونصرة خليفة الله، فأمر المؤمنين (عليه السلام) لم يأمر شخصاً مقللاً بترك الوصية بل أمره بعدم تركها وأن يوصي بتقوى الله.

همچنین وصیت به تقوای الهی و تشویق مردم به یاری خلیفه‌ی خداوند در زمین، مخصوصاً برای فردی که گمان می‌کند کلام یا وصیت او برای برخی از افرادی که وصیتش را پس از مرگش می‌خوانند، در شناخت حق و یاری خلیفه‌ی خداوند تأثیر دارد، لازم است. امیرالمؤمنین (ع) حتی به فرد فقیر نیز دستور ترک وصیت نداد؛ بلکه به عدم ترک وصیت دستور داد و اینکه به تقوای الهی توصیه کند.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ أَبِيهِ عَنِ آبَائِهِ عَنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): أَنَّهُ حَضَرَهُ رَجُلٌ مُقَلٌّ فَقَالَ: أَلَا أَوْصِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ أَوْصِ بِتَقْوَى اللَّهِ وَأَمَّا المَالُ فَدَعُهُ لَوْرَثَتِكَ فَإِنَّهُ طَفِيفٌ يَسِيرٌ وَإِنَّمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ تَرَكَ خَيْراً وَأَنْتَ لَمْ تَتْرُكْ خَيْراً تُوصِي فِيهِ» ([513]).

امام صادق (ع) از پدرش و از پدران‌ش نقل فرمود که مرد فقیری نزد امیرالمؤمنین (ع) آمد و عرض کرد: (ای امیر مؤمنان، آیا وصیت کنم؟) فرمود:

(به تقوای الهی وصیت کن. اما مال را برای ورثه‌ات به جای بگذار. چرا که آن اندک است. خداوند فرمود: «اگر خیری را بر جای گذارد، وصیت کند.» و تو مالی بر جای نگذاشتی که به آن وصیت کنی). [514]

إذن، فرسول الله محمد (صلى الله عليه وآله) الذي ترك خيراً كثيراً، وهو منصب خلافة الله في أرضه بعد انتقاله إلى الرفيق الأعلى، لا يصح أن يترك الوصية بهذا الأمر، فهو خليفة الله وخليفة الله هو طريق إيصال التكليف للناس، فكيف يترك الوصية بمن يخلفه ويترك الناس في هرج ومرج وخلاف وتناحر؟!

بنابراین محمد رسول الله (ص) که پس از رفتن به سوی رفیق اعلی، خیر بسیاری را از خود به جای گذاشته است، که همان جایگاه خلافت خداوند در زمین است، صحیح نیست که وصیت نسبت به این مسئله را ترک کند. ایشان خلیفه‌ی خداوند است و خلیفه‌ی خداوند، راه رسیدن تکلیف به مردم است. پس چگونه ایشان، وصیت به جانشین خودش را ترک کند و مردم را در بی‌نظمی و اختلاف و دشمنی رها نماید؟!

و غیر صحیح قول بعض من يدعون العلم من الشيعة: إن ترك كتابة الوصية مطلقاً راجح؛ لأن من اعترضوا - أي عمر وجماعته - في رزية الخميس على كتابتها وقالوا يهجر أو غلبه الوجع لن يتورعوا بعد وفاة رسول الله عن الطعن بسلامة قواه العقلية عند كتابته للوصية كما فعلوا في رزية الخميس.

اما در مورد سخن برخی از شیعیان که مدعی علم هستند، که گفته‌اند: ترک نوشتن وصیت به طور مطلق، بهتر است؛ چرا که افرادی که در رزیه‌ی خمیس نسبت به نوشتن آن، اعتراض کردند و گفتند که هذیان می‌گویند و بیماری بر ایشان چیره شده است، یعنی عمر و گروه او، پس از وفات رسول الله (ص) نیز

نسبت به طعنه زدن در سلامت قوای عقلانی ایشان هنگام نوشتن وصیت ترسی ندارند، همان طور که در رزیه الخمیس این کار را انجام دادند.

وقولهم هذا غير صحيح؛ لأنّ هذا يمكن أن يحصل فيما لو كتبت الوصية وأبرزت وأظهرت لهؤلاء المعترضين، أما لو كتبت لعلي وأشهد عليها من قبلها من الأصحاب دون إبرازها لهؤلاء المعترضين، فلن يكون هناك طعن بالرسول (صلى الله عليه وآله)، وفي نفس الوقت يحقق الغرض من كتابة الوصية؛ وهو أن تصل إلى الخلف من هذه الأمة وتنفي الضلال عن هذه الأمة إلى يوم القيامة.

سخن آنها صحیح نیست؛ به این خاطر که این مسئله زمانی امکان داشت اتفاق بیفتد که وصیت نوشته شود و برای این اعتراض کنندگان آشکار شود و بیان گردد؛ اما اگر برای علی (ع) نوشته شود و از قبل افرادی را بر آن گواه قرار دهد، بدون اینکه آن را برای معترضین آشکار کند، طعنه‌ای به رسول‌الله (ص) وارد نمی‌شود و در عین حال هدف از نوشتن وصیت نیز محقق می‌شود؛ اینکه به نسل‌های آینده این امت برسد و تا روز قیامت، امت را از گمراهی باز دارد.

نعم يجوز لمن يدعون الفقه أن يسوقوا الكلام السابق لتعليل عدم إصرار رسول الله (صلى الله عليه وآله) على كتابة الوصية في نفس الموقف، أي في حادثة الخميس لا مطلقاً.

بله برای کسانی که ادعای فقه می‌کنند، جایز است که سخن پیشین را به عنوان دلیل اصرار نورزیدن رسول‌الله (ص) نسبت به نوشتن وصیت فقط در همان موقعیت، یعنی روز پنج‌شنبه بیان نمایند، نه به صورت مطلق.

وهذا أمر بدیهی، فهل من يشق عليه صيام يوم من شهر رمضان يعرض عن صيام هذا اليوم مطلقاً، أم يصومه. في يوم آخر. يمكنه صيامه. فيه؟ وهل من لا يتمكن من أداء الصلاة في مكان لوجود النجاسة فيه يمتنع عن الصلاة، أم يصلحها في مكان آخر؟ !!!

این موضوع بدیهی است. آیا فردی که روزه گرفتن یک روز از ماه رمضان برایش دشوار است، به طور کلی از روزه گرفتن این روز معاف می‌شود یا در روز دیگری که روزه گرفتن در آن امکان‌پذیر است، روزه می‌گیرد؟ و آیا فردی که نمی‌تواند به خاطر وجود نجاست در مکانی نماز بخواند، از نماز خواندن دست برمی‌دارد یا در مکان دیگری نماز می‌خواند؟!!

وكتاب رسول الله عند الاحتضار (الوصية) أمر عظيم أعظم من الصوم والصلاة، فرضه الله على الرسول بقوله تعالى: (كتب، وحقاً)، ووصفه رسول الله بأنه يعصم الأمة من الضلال إلى يوم القيامة، فكيف يتركه رسول الله (صلى الله عليه وآله) مطلقاً بمجرد أن اعترض عليه جماعة في يوم الخميس؟

نوشتار رسول الله (ص) هنگام فرا رسیدن وفات، یا همان وصیت، مسئله‌ای بزرگ است که از روزه و نماز بزرگ‌تر است و خداوند آن را با سخن خویش (كُتِبَ) و (حَقّاً) واجب کرده است و رسول الله (ص) آن را توصیف کرده است که امت را تا روز قیامت از گمراهی باز می‌دارد؛ پس چگونه رسول الله (ص) آن را به طور کلی و به‌صرف اعتراض گروهی بر ایشان، در روز پنج‌شنبه رها می‌کند؟

في الحقيقة إنه أمر عظيم وخطير أن يُتهم رسول الله (صلى الله عليه وآله) بترك كتابة الوصية عند الاحتضار؛ حيث إنه يمثل اتهاماً للرسول بأنه ترك ما أمره الله به مع تمكنه من أدائه والقيام به. فالله يوجب كتابة الوصية على سيد وإمام المتقين محمد مرتين بآية واحدة بقوله: "كتب، حقاً على"، (كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَى الْمُتَّقِينَ) [البقرة: 180]، ويأتي فلان أو فلان اليوم ليقول إن محمداً ترك الوصية التي تشخص الثقلين، وهكذا بكل بساطة يتهم رسول الله بأنه يعصي الله، لأن الوصية الوحيدة المروية لا توافق هواه، ولأن فيها ذكر المهديين واسم أولهم.

در حقیقت این مسئله‌ی بزرگ و خطرناکی است که رسول الله (ص) را به ترک نوشتن وصیت در هنگام فرا رسیدن مرگ متهم نماید؛ از این جهت که این اتهام

به رسول است که دستور خداوند را با وجود توانایی انجام دادن و عمل کردن به آن، رها کرده است. خداوند نوشتن وصیت را دو بار و با یک آیه بر سرور و امام پرهیزگاران، محمد (ص)، واجب کرده است. با این سخن که (كُتِبَ) و (حَقًّا). «بر شما مقرر شده است که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر خیری را بر جای گذارد، برای پدر و مادر و خویشاوندان [خود] به طور پسندیده وصیت کند. [این کار] حقی است بر پرهیزگاران» ([515]). در حالی که امروز فلان کس می آید و می گوید که حضرت محمد (ص)، وصیتی که ثقلین را مشخص می نماید، ترک نموده است. به این ترتیب به سادگی، رسول الله (ص) را متهم می کنند که از خداوند سرپیچی کرده است؛ به این علت که تنها وصیتی که روایت شده است، با هوای نفس شان موافقت ندارد و در آن، ذکر مهدیین و نام اولین آنان است.

هكذا فقط لأنها لا تعجبه يقول إن رسول الله (صلى الله عليه وآله) لم يوص، هل هناك اتباع للهوى أبين من هذا؟!  
بنابراین تعجبی ندارد که بگویند رسول الله (ص) وصیت نکرده است. آیا در پیروی از هوای نفس، روشن تر از این وجود دارد؟!

والمصيبة إن بعضهم يدعون أنهم يعلمون ما في وصية رسول الله التي لم يكتبها حسب زعمهم، وبأنها مجرد تأكيد لبيعة الغدير ولحديث الثقلين المجمل، ولهذا فهو (صلى الله عليه وآله) لم يهتم لكتابتها ولم يكتبها بعد حادثة الرزية بحسب زعمهم ولو للمساكين الذي يقبلونها كعمار وأبي ذر والمقداد، ولم يكتبها حتى لعلي لتصل لمن يقبلها بعده، لكي لا يضيع ويضل كل من في أصلاب الرجال وتعصم الأمة من الضلال.

مصیبت این است که برخی از آنان مدعی هستند که آن چه را که در وصیت رسول الله (ص) است، می دانند؛ وصیتی که بر اساس گمان آنان، آن را نوشته

است. و اینکه این وصیت، صرفاً تأکیدی برای بیعت غدیر و حدیث مجمل و خلاصه‌ی ثقلین است. به همین خاطر ایشان (ص) نسبت به نوشتن آن تلاشی نکرده و آن را بر اساس گمان آن‌ها، پس از اتفاق ناگوار پنج‌شنبه ننوشته است؛ حتی برای مسکینانی که آن را می‌پذیرند، مانند عمار و ابوذر و مقداد؛ حتی آن را برای علی (ع) ننوخته است تا آن را به افرادی که پس از او می‌پذیرند، برساند تا همه‌ی افرادی که در صُلب‌های مردان هستند، از بین نروند و گمراه نشوند و امت از گمراهی در امان بماند.

ولا أدري من أين علموا أنّ الوصية مجرد تكرر أو تأكيد لحادثة الغدير أو غيرها من الحوادث والأقوال السابقة لرسول الله (صلى الله عليه وآله) كحديث الثقلين المجمل، مع أنه (صلى الله عليه وآله) نبي ورسول من الله والوحي مستمر له ورسالته لهداية الناس مستمرة حتى آخر لحظة من حياته، فهل أنّ الله أخبرهم مثلاً أنه لم يوحى لمحمد قبل احتضاره بيوم أو بشهر أو بشهرين شيئاً جديداً وتفصيل جديدة تخص أحد الثقلين وهو الأوصياء من بعده وأسماء وصفات بعضهم بما يضمن عدم ضلال الأمة إلى يوم القيامة، مع أنّ هذا الأمر موافق للحكمة، وإذا لم يكن قد أوحى الله لهؤلاء المدّعين شيئاً فلماذا الجزم بأنّ الوصية كانت مجرد تكرر لما سبق، ولهذا كان الأفضل ترك كتابتها بعد رزية الخميس بحسب زعمهم؟

نمی‌دانم از کجا دانستند که وصیت، صرفاً تکرار یا تأکیدی بر اتفاق غدیر یا بقیه‌ی اتفاقات و سخنان پیشین رسول‌الله (ص)، مانند حدیث مجمل و خلاصه‌ی ثقلین است؟ با این که ایشان، پیامبر و فرستاده‌ای از سوی خداوند است و وحی برای ایشان ادامه‌دار است و رسالت ایشان برای هدایت مردم، حتی تا آخرین لحظه‌ی زندگی‌اش ادامه داشته است. آیا خداوند مثلاً به آنان خبر داده است که به محمد (ص)، قبل از فرا رسیدن وفاتش به مدت یک روز یا یک ماه یا دو ماه مورد جدیدی در مورد یکی از ثقلین با جزئیات جدید وحی نکرده است؟ به‌خصوص در مورد اوصیای بعد از ایشان و نام و ویژگی‌های برخی از آنان که

باعث گمراه نشدن امت تا روز قیامت می‌شود؛ با وجود اینکه این موضوع با حکمت موافقت دارد. اگر خداوند به این مدعیان، چیزی وحی نکرده است، پس چرا یقین دارند که وصیت مورد نظر پیامبر (ص)، فقط تکرار موارد پیشین بوده است؟ و به همین دلیل بهتر است که بر اساس گمان آنان، پس از اتفاق ناگوار پنج‌شنبه، نوشتن وصیت ترک شود؟

وعلة الوصية عند الاحتضار لخليفة الله والحكمة منها؛ لأنّ الوحي والتبليغ مستمر لخليفة الله في أرضه حتى آخر لحظة من حياته، فوصيته قد تكون بأخر ما يوحى له فيما يخص أمر خليفة أو خلفاء الله من بعده أو أوصيائه، ولهذا قال الحكيم المطلق سبحانه: (كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ...)، ولم يقل كتب عليكم الوصية فحسب. ولهذا بيّن الرسول محمد (صلى الله عليه وآله) فيما سمي برزية الخميس بأنّ وصيته عند الموت هي العاصم من الضلال لا غير؛ لأنها في تشخيص الثقلين (المُخَلَّفُ العاصم من الضلال) بالاسم والصفة الذي لا يمكن معه حصول الضلال لمن التزم بهذه الوصية إلى يوم القيامة.

علت وصیت هنگام فرا رسیدن مرگ خلیفه‌ی خداوند و حکمت آن، این است که وحی و تبلیغ برای خلیفه‌ی خداوند در زمین حتی تا آخرین لحظه‌ی زندگی نیز ادامه دارد. وصیت او شاید در آخرین وحی به او در مورد موضوع خلیفه یا خلفای خداوند پس از او یا اوصیایش باشد؛ به همین خاطر خداوند حکیم مطلق، سبحانه، می‌فرماید: «بر شما مقرر شده است که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر خیری را بر جای گذارد، وصیت کند». و فقط نفرمود: کُتِبَ عَلَيْكُمْ الْوَصِيَّةُ (وصیت بر شما مقرر شده است) به همین خاطر، محمد رسول الله (ص) در اتفاقی که (رزیه‌الخمیس) (اتفاق ناگوار پنج‌شنبه) نامیده می‌شود، بیان کرده است که وصیت ایشان در هنگام مرگ، بازدارنده از گمراهی است؛ به این خاطر



که مشخص کننده‌ی ثقلین با نام و ویژگی آنان است، که فردی که به این وصیت تا روز قیامت ملتزم باشد، امکان به وجود آمدن گمراهی برای او وجود ندارد.

وهنا أعيد للتنبیه و لفت الانتباه إلى إنّ قول الرسول في يوم الرزية - كما سماه ابن عباس- : (أتوني بكتاب أكتب لكم كتاباً لن تضلوا بعده أبداً) معناه أنّ ما سبق من التبليغ الذي جاء به الرسول - بما فيه القرآن وعلي (عليه السلام) الذي بلغ بوصايته مرات عديدة بل والحسن والحسين (عليهما السلام) الذين شخصاً بحديث الكساء وغيره - لا يعصم الأمة من الضلال إلى يوم القيامة، بل الذي يعصم الأمة من الضلال هو هذا التشخيص الدقيق للثقلين الذي أوحى لرسول الله (صلى الله عليه وآله) وأمره الله بتبليغه للناس بوصيته المباركة عند الاحتضار وفي ختام حياته ورسالته المباركة.

در نهایت، توجه و دقت را به این نکته جلب می‌کنم که در روز پنجشنبه ناگوار، آن‌گونه که ابن عباس آن را نامید، سخن رسول الله (ص) که فرمود: (برای من کاغذ و دواتی بیاورید تا برایتان نوشتاری بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید). به این معناست که تبلیغی که رسول الله (ص) آورده است، که قرآن و علی (ع) در آن است و بارها به وصی بودن او اشاره کرده است و حسن (ع) و حسین (ع) که با حدیث کساء و غیر آن مشخص شدند، امت را تا روز قیامت از گمراهی باز نمی‌دارد؛ بلکه تنها عاملی که امت را از گمراهی باز می‌دارد، این مشخص کردن دقیق، نسبت به ثقلین است که به رسول الله (ص) وحی شده است؛ و خداوند به ایشان دستور داده است که با وصیت مبارکشان هنگام فرا رسیدن وفات، در پایان زندگی و رسالت مبارکشان، آن را به مردم برساند.

[492]. قرآن کریم، سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۰.

[493]. صحیح البخاری: ج 4 ص 4168.

- [494]. صحيح بخارى، ج ٤، ص ٤١٦٨.
- [495]. صحيح مسلم - كتاب الوصية.
- [496]. صحيح مسلم، كتاب وصيت.
- [497]. كتاب سليم بن قيس: ص 398.
- [498]. كتاب سليم بن قيس، ص ٣٩٨.
- [499]. كتاب سليم بن قيس: ص 211.
- [500]. كتاب سليم بن قيس، ص ٢١١.
- [501]. الغيبة - النعماني: ص 81 باب ما روي في إن الأئمة اثنا عشر.
- [502]. غيبته، نعماني، ص ٨١، باب «رواياتي در مورد اينكه امامان دوازده نفرند».
- [503]. تفسير العياشي: ج 1 ص 77.
- [504]. تفسير عياشي، ج ١، ص ٧٧.
- [505]. الكافي - الكليني: ج 7 ص 10.
- [506]. كافي، كليني، ج ٧، ص ١٠.
- [507]. من لا يحضره الفقيه - الصدوق: ج 4 ص 235.
- [508]. من لا يحضره الفقيه، ج ٤، ص ٢٣٥.
- [509]. مستدرک الوسائل - الميرزا النوري: ج 14 ص 143.
- [510]. مستدرک الوسائل، ميرزای نوری، ج ١٤، ص ١٤٣.
- [511]. مستدرک الوسائل - الميرزا النوري: ج 14 ص 143.
- [512]. مستدرک الوسائل، ميرزای نوری، ج ١٤، ص ١٤٣.
- [513]. مستدرک الوسائل - الميرزا النوري: ج 14 ص 141.
- [514]. مستدرک الوسائل، ميرزای نوری، ج ١٤، ص ١٤١.
- [515]. قرآن کریم، سوره ی بقره، آیه ١٨٠.